

گفته است که رسول راضی الله علیه و سلم در خواب دیدم که پنجاب
آمده است و در مسجدی که حاجیان فرود آید فرود آمده است
پیش وی رفتم و سلام کردم و در نظر وی طبعی بود از بزرگداشت
خدا بافته پراز خدای سبحانی رسول صلی الله علیه و سلم که از آن
خدا بمن داد بیشتر دم سفته بود با خود تعبیر چنان کردم که بعد از
خوابی سالی خواهم زبیت چون بعد از سبیت روزگار پیش کشیدم
رضای الله عنه در آن مسجد فرود آمده است فی الحال بخدمت
او شتافتم و پیرا در همان موضع که رسول راضی الله علیه و سلم دیده
بودم یا قتم طبعی بر همان صفت پیش وی نهادم سلام کردم جواب
داد و مرا نزدیک خود خواند و گفتی خدایا بمن داد بیشتر دم آن دم
هفته فرما بود کتم یا این رسول الله فرما بیشتر از بنی خواهم
فرمود که اگر رسول صلی الله علیه و سلم بیشتر بتوی داد من هم
بیشتری دادم **وازان جمله آنست** که دیگری گفته است که
ریان بن الصلت با من گفت که می خواهم که از رضای الله عنه
دستوری خواهی که بروی و دایم و امید می دارم که مرا جانم بپوشاند
از جاهای خود و در سعی چند از آنها که بنام وی زده اند عطا
فرماید راوی گوید که چون پیش رضا در آمدم هنوز هیچ گفته بودم
که فرمود که ریان بن الصلت می خواهد که در آید و امید می دارد که
ویرا جاسد پوشانیم و از در سعی که بنام ما زده اند چیزی بوی دایم

ویرا

ویرا در آید ریان در آمد و ویرا دو جامه و سی درم عطا داد
وازان جمله آنست که قطاع طریق تاجری را در راه کرمان
در برف گرفتند و در مان ویرا پر برفت کردند زبان وی از کافرت
چنانکه با سانی سخن نمی توانست گفت چون بخراسان رسید شنید که
رضای الله عنه در نشا بورت با خود گفت که وی از اهل بیت
نبوت پیش وی دوم شاید که این را هلهای تو اند که شب در
خواب دیدم که پیش رضای الله عنه آمد و طلب شفا کرد فرمود که
بستان گفتنی و سقتر و بلج و آنرا آب ترکن و دوس بار در دهان
گیر که شفا یابی از خواب در آمد و از آن خواب آفتباری نکرفت
چون بنشاید بر رسید رضای الله عنه بیرون رفته بود و در بعضی
رباطها نزول کرده آن تاجر بخدمت وی رفت و حقه خود را باز
گفت و ذکر خواب نکرد رضای الله عنه فرمود که راوی تو همان
است که در خواب با تو گفته ام گفت یا این رسول الله می خواهم که
دیگر بار بشنوم فرمود که بستان قدری گفتی و سقتر و بلج و آب
ترکن و دوس بار در دهان گیر که شفا یابی آن شخصی چنان کرد
و شفا یافت **وازان جمله آنست** که روزی در شخصی نظر کرد
و فرمود که ای بنده خدای وصیت کن با پنجهی خویشی و آما ده
باشن از برای چیزی که از آن کزیر نیست چون از بن سخن سه روز
گذشت آن شخص ببرد **وازان جمله آنست** که ابو ساعیل بنده

نسیه